

می‌شدند و از دور همه کس را گمان می‌رفت که کبکبه شاهانه است. اغلب در شکارگاهها قوش مخصوص خود را به دست می‌گرفت و بر قلعه کوه برآمده به کبک می‌افکند و هرکس صیدش را سر می‌برید یک امپریال انعام داشت (امپریال پول طلای روس بود و هجده قران ارزش داشت ولی اکنون نایاب [بوده] و بهایی باورنکردنی دارد). روزی شاه با جیران به قصد شکار سوار می‌شود، رفته‌رفته سوارها از دورش پاشیده به اطراف جیران گرد می‌آیند. چون به پشت سر می‌نگرد، بیش از دو سه سوار به همراه خویش نمی‌بیند آنگاه خود نیز رکاب زده به جیران می‌پیوندد.^۱ شاه چنان واله و شیدای دختر تجریش شده بود که او را به مهدعلیا مادرش سپرد تا در زمره رقاصه‌های اندرون تحت تعلیم «ماه سلطان خانم» رقاصه معروف قرارش دهد. جیران چند هفته‌ای در دسته رقاصه‌های اندرون بود و طولی نکشید که شاه به مراد خود رسید و آن دختر پرشور و حال را در زمره همسران غیردائمی خود قرار داد.

عصر، عصر جیران خانم

جیران، فروغ السلطنه و مادر ولیعهد می شود

جیران در طول مدت کوتاهی، سوگلی حرم شاه می شود. همه زنهای از چشم شاه می افتند. عفت السلطنه که صیغه محبوب شاه است و سالی چند پس از این ماجرا فرزندی به نام مسعود میرزا به دنیا می آورد که چند دهه بعد لقب مهیبت ظل السلطان، سالها پشت مردم را می لرزاند، سکه یک پول می شود.

جیران اسب سوار ماهری است. او مانند شاه لباس مردانه سواری می پوشد. چکمه به پا می کند و وقتی سوار اسب می شود و به تاخت می تازد، هیچ کس به گردش نمی رسد. جیران مغرور، سرکش، ناشکیبا و بی اعتنا به مادر شاه مهد علیاست.

شاه که دلبسته شکار است از اینکه جیران در همه برنامه های شکار او حضور می یابد شگفت زده و خشنود است. جیران بزودی حامله می شود، اولین فرزند او پسری است که نام سلطان محمد میرزا بر او می گذارند اما پیش از هشت روز عمر نمی کند و می میرد. مرگ و میر نوزادان در آن دوران بسیار عادی است و به همین دلیل است که اغلب زنان ایرانی تا ۱۰ الی ۱۶ فرزند می زایند که شاید از میان این عدد کثیر، چند نفری زنده بمانند و به سن رشد برسند و در پیری عصای دست پدر و مادر خود گردند.

فرزند پسر دوم که جیران به دنیا می آورد، به نام امیر محمد قاسم خان یا ملک قاسم خان یعنی نام پدر مهد علیا نامگذاری می شود. جیران از خوشحالی در پوست نمی گنجد زیرا امیر محمد قاسم خان به یک سالگی می رسد و نمی میرد و عجیب اینکه تا پنج سالگی نیز عمر می کند و

نمی‌میرد. رتبه امیرنظامی^۱ نیز به وی اعطا می‌گردد. وقتی مراسم ولیعهدی معین‌الدین میرزا ولیعهد شاه از بطن خجسته‌خانم تاج‌الدوله زن عقدی شاه در ربیع‌الاول سال ۱۲۶۹ برگزار می‌گردد، امیرمحمدقاسم‌خان خردسال نیز در آیین حضور می‌یابد و یک قطعه نشان عالی درجه اول عقاب سنت آندره مرصع به الماس با حمایل آبی که تزار روسیه نیکلای اول به ایران ارسال داشته است، به سینه کوچک او نصب می‌گردد.

شاه چندان علاقه‌ای به معین‌الدین میرزا ولیعهد رسمی خود ندارد زیرا جیران مرتباً در گوش او زمزمه می‌کند که چرا پسر او ملک‌قاسم میرزا را به ولیعهدی انتخاب نکرده است.

شاه یک روز در صاحب‌قرانیه که هنوز کاخ با عظمت بعدی در آن ساخته نشده است و شامل یک عمارت و باغی اطراف آن است، در پاسخ جیران می‌گوید:

- جیران جان، فرزند تو نمی‌تواند ولیعهد شود. موانعی وجود دارد. اختیارش دست من نیست.

- تو که همیشه می‌گفتی جانت را برای اجرای دستورهای من می‌دهی.

- درست است. اما سلطنت قواعد مخصوصی دارد. اولین علت این است که تو شاهزاده خانم نیستی!

جیران می‌زند زیر گریه. قطرات درشت اشک گونه‌هایش را زاله‌گون می‌کند:

- مرده‌شور هر چی شاهزاده خانم اکبیری تو را ببرد.

- تو از طایفه دولو هم نیستی، نه از دولو نه از قوانلو.

- مرده‌شور هر دو طایفه را ببرد. خاک بر سر هر دو تایشان.

- ضمناً تو زن عقدی ما نیستی، تو صیغه هستی، عزیزدلم!

- چرا عقلم نمی‌کنی؟

- آخر من چهار زن عقدی دارم. دیگر نمی‌توانم زن عقدی بگیرم!

- بلای من بخورد به جان هر چهار تا زن بی‌خاصیت مفت‌خور تو. اگر خاصیت داشتند که تو

مرا نمی‌گرفتی و سیاه‌بختم نمی‌کردی...

- تو سیاه‌بخت هستی!؟

۱ - امیرنظام: معادل ارتشبدی، سپهسالاری، فرماندهی کل قشون. امیرکبیر پیش از اینکه صدراعظم شود این مقام و درجه را داشت. بعدها که مشیرالدوله قزوینی، تشکیل وزارتخانه داد و آژنه وزیر جنگ جانشین امیرنظام شد. در آذربایجان هم یک مقام امیرنظامی وجود داشت.

- آره، به خدا آره!

- این همه پول و جواهر به تو داده‌ام. این همه چیزهای عالی برایت خریده‌ام. باز هم سیاه‌بخت هستی. در این قصر پر از درخت و استخر و خانه‌های عالی.

- بله، بله، بله، ای کاش کنیز سیاه‌مطبخی بودم و شوهری داشتم مال خودم، بدون شریک.

- چکار کنم؟ تو می‌گویی عزیز دلم چکار کنم؟

- مرا عقد کن. من باید ملکه ایران بشوم، پسر من باید ولیعهد ایران بشود. چرا من نباید از

دائمی‌ها باشم؟

- نمی‌شود، به خدا نمی‌شود. امکان ندارد!

چندی بعد جیران از خیال عقدی و دائمی شدن منصرف می‌شود. زیرا ساعتی را که صیغه شاه شده ساعت خوش یمنی بوده و نمی‌خواهد یمن و شگون آن را از میان ببرد.

اما ناگهان واقعه‌ی عجیبی روی می‌دهد. معین‌الدین میرزا ولیعهد رسمی کشور پس از شش سال زندگی بر اثر بیماری‌های مختلفی که جان کودکان آن دوران را تهدید می‌کرده است (و احتمالاً یکی از ویاهای عام بوده) جان می‌سپرد.

این مرگ غیرمنتظره راه را برای رساندن سوگلی شاه به آرزوی هموار می‌کند.

شاه تصمیم می‌گیرد صیغه‌ی موقت جیران خانم را پس بخواند و او را عقد کند. یکی از چهار زن دائمی شاه حاضر می‌شود این فداکاری را بکند. اما جیران خانم که محیط دربار تا حدودی بر او اثر گذارده و خرافاتی شده است زیر بار نمی‌رود زیرا به ساعت خوب صیغه شدن خود معتقد است.

در حرمسرای همایونی بساط تفأل، طالع‌بینی، جام زدن، سرکتاب باز کردن، فال نخود و اسطرلاب نگاه کردن سخت رونق دارد. خرافات سر زنان را گرم می‌کند. مادر شاه خود یک جادوگر تراز اول است. زنان شاه برای جلب نظر شوهر عالیقدر خود به دعا و دوا و باطل‌السحر مهرة مار و مهر گیاه متوسل می‌شوند.

جیران تحت تأثیر خرافات حرم سخت معتقد شده است که اگر شاه صیغه او را پس بخواند و بخواند وی را عقد کند، دوران مجد و عظمت و خوشبختی او به پایان خواهد رسید و واقعه‌ی مرموز مجهولی به روزگار سعادت او خاتمه خواهد داد. از این جهت زیر بار نمی‌رود و مایل است همچنان صیغه‌ی شاه باقی بماند.

اما مرگ نابهنگام شاهزاده معین‌الدین میرزا دومین ولیعهد ناصرالدین‌شاه پس از شاهزاده سلطان‌محمود میرزا راه را برای رسیدن جیران خانم به آرزویش هموار می‌کند. اگر شاه به راستی او را دوست می‌داشت و می‌خواست همانطور که در یکی از شبهای راز و نیاز به او قول داده بود پسرش را به مقام سلطنت ایران برساند، اکنون زمان وفای به عهد فرارسیده بود.

اما ناصرالدین‌شاه مشکلاتی در پیش داشت: اول اینکه ولیعهد رسمی ایران باید از تیرهٔ دولو و مادر عقدی و شاهزاده خانم داشته باشد.

دوم اینکه باید اصل و نسبی برای جیران خانم تراشیده می‌شد تا از نارضایی اشراف و شیوخ قاجاریه و زخم‌زبان زنان طایفه جلوگیری به عمل می‌آمد.

سوم اینکه دولت روسیه که به مسئلهٔ اصالت خانوادگی اهمیت خاص می‌داد هیچ‌گونه اطلاعی از شجره و پیشینهٔ جیران خانم نداشت و بعید بود روسها اجازه دهند فرزند یک صیغهٔ بی‌اصل و تبار جانشین پادشاه ایران شود.

چند سال بعد کنت دوگوبینو وزیر مختار فرانسه در تهران در ۶ ژوئن ۱۸۵۷ در دیدار با صدراعظم ایران «میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری» متوجه شد که شاه قصد دارد ملک قاسم‌میرزا امیرنظام پسر جیران را به عنوان ولایت‌عهد معرفی کند:

«مسئلهٔ جانشینی شاه که در اثر فوت شاهزاده ولیعهد در ماه نوامبر گذشته مطرح شده بود هنوز مورد بحث است. تا جایی که از اوضاع و احوال درک می‌کنم محبت شاه به پسر پنج ساله‌اش امیرنظام به نسبت عشقی که به مادر این شاهزاده یعنی سوگلی مورد علاقه‌اش داشت، افزایش یافته است. و سوگلی مزبور که دشمن پسر و پاقرص صدراعظم^۱ بود با میانجیگری حاجی علی‌خان، فراشبازی شاه،^۲ با او آشتی کرد یعنی

۱ - صدراعظم میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری یکی از دولتمردان محیل و چند رویه کار دربار محمدشاه و ابتدای دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه که یک بار در دوران محمدشاه چوب خورده به کاشان تبعید شد. او از ایادی انگلستان بود و خود را تحت‌الحمایه آن کشور می‌نامید. وی پس از آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه به وساطت مهدعلیا، مادرشاه، مورد عفو قرار گرفت و به تهران آمد و خود را از تحت‌الحمایگی انگلستان بیرون آورد. با آنکه امیرکبیر کمکهای زیادی به او کرد، به توطئه علیه او پرداخت و به کمک مهدعلیا و سفارت انگلستان موجبات عزل وی را فراهم آورد و چون امیرکبیر به کاشان تبعید شد، آسودگی خاطر خود و مهدعلیا را در اعدام او دانست و به تحریک و پافشاری او و القانات مهدعلیا، شاه فرمان اعدام امیرکبیر را پس از چهل روز که در فین کاشان می‌زیست، صادر کرد. در این مورد به کتاب «امیرکبیر و ایران» آقای دکتر فریدون آدمیت و کتاب «امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار» حجت‌الاسلام والمسلمین آقای علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و کتاب «امیرکبیر» آقای حسین مکی مراجعه کنید.

همان کسی که ما را مأمور کرد برایش نشان لژیون دونور تقاضا کنیم. همسر این شخص دوست صمیمی سوگلی شاه^۱ است و صدراعظم برای خوشایند سوگلی و از طریق او خوشایند شاه، با حرارت زیاد قضیه را دنبال می‌کند.^۲
سپس چند سطر پایین‌تر می‌نویسد:

«در نتیجه این بده و بستانها، صدراعظم که در زمستان گذشته تقریباً همه اطرافیان او را ترک گفته بودند، اکنون دوباره به اوج قدرت رسیده است. اما برای او کمال اهمیت را دارد که تعهداتی را که کرده است انجام بدهد وگرنه موقعیتش از هر زمان بدتر خواهد شد.»^۳

در مذاکرات محرمانه در ۶ ژوئن ۱۸۵۷ میلادی که کنت دوگوبینو گزارش آن را روز بعد برای وزارت خارجه فرانسه نوشته و ارسال داشته است، صدراعظم ایران میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری به نمایندگی سیاسی فرانسه اظهار داشت:

«منافع فوری ایران، شاه را وادار می‌کند که تعیین ولیعهد جدید را بیش از این به تعویق نیفکند.»

علت فوری بودن تعیین ولیعهد جدید این بود که دولت روسیه تزاری به وسیله وزیرمختار خود در ایران اعمال نفوذ می‌کرد که بهمن میرزا عموی ناصرالدین شاه، برادر شاه فقید محمدشاه و والی سابق آذربایجان به سمت نایب السلطنه ایران تعیین شود.

بهمن میرزا از شاهزادگان متمایل به سیاست روسیه تزاری بود و روسها بی‌میل نبودند او را به عنوان ولیعهد ایران یا دست‌کم نایب السلطنه به شاه جوان تحمیل کنند^۴ زیرا مرگ دو ولیعهد

۲- حاج علی‌خان فراشیاهی حاجب‌الدوله (بعدها اعتمادالسلطنه) پدر محمدحسن‌خان صنّیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه دوم) از مقریان و گنویا فاسقان مهدعلیا مادر شاه و مأمور اجرای فرمان قتل امیرکبیر بود. اعتمادالسلطنه سعی در برائت او و انتساب خیال کودتا و برانداختن ناصرالدین‌شاه به امیرکبیر کرده و سعی نمود دست خون‌آلود پدر خود را از قتل امیر پاکیزه گرداند اما موفق نشد. حاج علی‌خان از مردان عوام، سنگدل و قره توکر دربار قاجاریه بود.

۱- منظور جیران خانم فروغ‌السلطنه یا همان خدیجه خانم تجربی.

۲ و ۲- یادداشت‌های سیاسی کنت دوگوبینو - آدریان هی‌تیه - ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی - صص ۱۳۱-۱۳۰.

۴- ولیعهد و نایب‌السلطنه در آغاز دولت قاجارها یک مقام واحد بود و عباس میرزا پسر دوم فتحعلی‌شاه هم ولیعهد و هم نایب‌السلطنه بود. بنابراین اگر روسها می‌خواستند بهمن میرزا نایب‌السلطنه شود این به معنای این بود که چون معین‌الدین میرزا فرزند شاه و ولیعهد کشور مرده بود، آنها در نظر داشتند بهمن میرزا را ابتدا

خردسال ناصرالدین شاه آنان را نگران کرده بود که نکند فرزندان شاه به علل ژنتیکی و وراثتی هرگز نتوانند به سن رشد برسند.

دربار روسیه تزاری، آن دربار پر از مقررات و پایبند به تشریفات اصیلزادگی و وراثت، نظر مساعدی به جانشینی یک فرزند فاقد اصل و نسب معتبر خانوادگی از سوی مادر برای ولیعهدی ناصرالدین شاه نداشت. دربار روسیه به اصول خانوادگی و اشرافی اهمیت خاصی می داد و یکی دو تن از ولیعهدهای سابق روسیه به علت ازدواج با دختران عادی ناچار شده بودند تاج و تخت را به برادران خود واگذار کنند. اعتمادالدوله نوری، صدراعظم که متوجه نفوذ خارق العاده جیران خانم در شاه شده بود، سعی می کرد از طریق مذاکره با وزیران مختار فرانسه، روسیه، بریتانیا و عثمانی جو مساعدی نسبت به ملک قاسم میرزا پسر جیران خانم به وجود آورد.

زنان درباری که با خانمهای کُر دیپلمات یعنی همسران اعضای سفارتخانه های خارجی در ایران در تماس بودند، مرتباً شایعاتی درباره اصل و نسب ناچیز جیران خانم دختر محمدعلی خان نجار و باغبان تجریشی بر سر زبانها افکنده و خانمهای خارجی را تحت تأثیر قرار می دادند. اعتمادالدوله نوری نگرانی شاه و دولت ایران را از حمایت از عباس میرزا ملک آرا برادر ناتنی شاه که تحت حمایت دولت بریتانیا به تبعید رفته در کربلا می زیست، حضور ۱۱۰۰ شاهزاده قاجاری باقی مانده از فتحعلی شاه و عباس میرزا و دولت شاه و دیگر پسران فتحعلی شاه و اولاد آنها و حضور حدود ۲۰۰۰ شاهزاده دیگر قاجار در ولایات مدنظر قرار داد. وی در مذاکرات خود با سفرای

نایب السلطنه کشور سازند تا اگر ناصرالدین شاه صاحب اولاد ذکوری نشد، مقدمات امر برای ولایتعهدی بهمن میرزا فراهم شود. مگر نایب السلطنه و ولیعهد کشور در تبریز، به دلیل اهمیت سیاسی و ژئوپلیتیکی و همجواری با روسیه تزاری بود. در دوران ناصرالدین شاه که سرانجام او به شرحی که خواهم آورد صاحب ولیعهد شد و مظفرالدین میرزا از بطن شکوه السلطنه را ولیعهد کشور کرد، مقام و پست نایب السلطنه از ولایتعهدی مجزا شد و شاه، شاهزاده کامران میرزا (بعدها ملقب به امیرکبیر) یکی از پسران بسیار بی کفایت و فاسد خود را به مقام نیابت سلطنت، فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ تعیین کرد و با این انتصاب فاتحه نظام ایران یعنی ارتش ایران را خواند.

در دوران قاجاریه، یک بار دیگر به جای پسر ارشد شاه برادر او به مقام ولایتعهدی تعیین شد و آن در اواخر عمر آن سلسله و آغاز سلطنت احمدشاه قاجار بود که با اینکه احمدشاه بعدها دارای فرزند پسری شد، محمدحسن میرزا برادر کهنتر او به عنوان ولیعهد ایران منصوب گردید و به تبریز اعزام شد و چند سالی در آن شهر بود و مفاسد و اخاذی ها و زنجبارگی هایی از او به ظهور رسید که عبدالله بهرامی در کتاب «خاطرات من» آورده است. احمدشاه تا رسیدن به سن رشد دارای دو نایب السلطنه از رجال کشور موسوم به علیرضاخان عضدالملک و ابوالقاسم خان ناصرالملک بود که البته هیچ کدام ولیعهد نبودند.

روسیه و انگلیس بدان موارد اشاره می‌کرد.

صدراعظم تنها راه برای جلوگیری از یک جنگ داخلی خانمانسوز در ایران را این می‌دانست که هر چه زودتر ولیعهد کشور را تعیین کنند و این مقام قانوناً به فرزند زن سوگلی شاه تعلق دارد.^۱ کاردار سفارت فرانسه در تهران در یادداشتی به وزارت خارجه فرانسه نوشت:

«این پسر در حقیقت از بطن یکی از زنان اندرون است که از داشتن عنوان همسر عقدی محروم است ولی باید در نظر داشت که شاهزادگان عثمانی نیز همین وضع را دارند. چون سلاطین آن کشور حق ندارند با هیچ زنی عقد ازدواج قانونی ببندند و بنابراین کاملاً بدیهی است که قوانین اسلامی هیچ‌گونه تفاوتی بین زنان حرم نمی‌گذارد. وانگهی زن سوگلی مزبور که در اثر افکار خرافاتی^۲ از چندین سال پیش پیشنهادهای مکرر عقد رسمی شاه را رد کرده بود، سرانجام رضایت داده و ازدواج مزبور بزودی صورت خواهد گرفت.»^۳

اعتمادالدوله نوری قصد داشت حتی قبل از رسیدن پاسخ موافق دولت امپراتوری روسیه که برابر ماده ۷ عهدنامه ترکمانچای حمایت از سلطنت جانشینان عباس میرزا را پذیرفته بود، نظر مساعد دولت فرانسه و انگلستان را جلب کند و دولت روسیه را در محظور اخلاقی قرار دهد. مشکل بزرگ این بود که جانشین تاج و تخت قاجار مختص اولاد ذکوری بود که از زنان قاجار متولد شده باشند. با در نظر گرفتن حق ارشدیت ولی امیرنظام (محمدقاسم میرزا) پسر جیران شامل این مورد نمی‌شد زیرا مادرش از طایفه پادشاهی (دولو) نبود. بالاخره جیران پذیرفت به عقد رسمی شاه درآید تا آخرین اشکال کار ولیعهدی پسرش برطرف شود.

شاه یکی از زنان عقدی خود را طلاق داد و از نو او را صیغه کرد تا محظور رفع شود و جیران بتواند چهارمین همسر عقدی او شود.

دولت روسیه تزاری و نماینده آن دولت لاگوفسکی همچنان نظر مساعدی نسبت به ولایتعهدی امیرنظام کوچولو ملک قاسم میرزا نداشت و معتقد بود او صاحب دو برادر بزرگتر از خود است که یکی از آنان از بطن یک شاهزاده خانم قاجار است اما چون کم‌هوش و مریض

۱- کنت دوگوبینو - همان کتاب - ص ۱۳۲.

۲- یعنی اعتقاد راسخ خدیجه خانم یا جیران خانم به خوش‌یمن بودن ساعت صیغه شدن برای شاه.

۳- کنت دوگوبینو - همان کتاب - ص ۱۳۳.

احوال است، شاه نظر مساعدی به او ندارد.^۱

ایراد دیگری که نماینده سیاسی دولت روسیه به گزینش شاهزاده محمد قاسم میرزا به عنوان ولیعهدی شاه گرفت، این بود که جیران خانم مادر او پس از اینکه صیغه شاه شد، طبق خواست و تمایل شاه مدتی به عنوان آموزش فن رقص به صف رقاصان مخصوص ملک جهان خانم مادر شاه ملحق شد و رسماً یک رقاصه حرم شناخته می‌شد.^۲

به علت مسامحه‌ای که در اعلام ولیعهدی امیر نظام می‌شد و علت آن مخالفت دولت روسیه تزاری بود، جیران خانم نسبت به میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری صدراعظم بدبین شد و به صف مخالفان او پیوست و شکایت او را به شاه کرد.

شاه روزی صدراعظم را فراخواند و مراتب عدم رضایت خود را ابراز داشت و به او توصیه کرد به هر ترتیبی که می‌داند رضایت جیران خانم را جلب بکند.

میرزا آقاخان کوشید جیران خانم را ملاقات کند و علت کوتاهی در امر ولیعهدی پسرش محمد قاسم میرزا را بیان نماید اما زن سوگلی شاه از پذیرفتن صدراعظم امتناع کرد و برای او پیغام فرستاد که اهمیتی به مشکلات و محظوراتی که عنوان می‌شود، نمی‌دهد و اگر صدراعظم میل دارد مقام خود را حفظ کند و دچار خشم او نشود و سرنوشت امیرکبیر در مورد او تکرار

۱ - این شاهزاده مظفرالدین میرزا، پسر شکوه السلطنه است که تاریخ تولد او قبل از ملک قاسم میرزا بود اما چون مریض احوال بود شاه خیال نداشت او را به جانشینی خود برگزیند.

شکوه السلطنه دختر شاهزاده شجاع السلطنه پسر فتحعلی شاه قاجار بود. علت مریض احوال بودن مظفرالدین میرزا و پسر او محمدعلیشاه و نوه او احمدشاه قاجار عوارض ژنتیکی ناشی از پیوندهای خانوادگی و همخونی بود که امروز بیماری‌هایی چون تالاسمی و هموفیلی بارزترین پیامدهای آنهاست.

۲ - در کتاب آدریان هی تیه زیر عنوان «یادداشت‌های سیاسی کنت دوگوبینو» آورده شده که جیران خانم ابتدا رقاصه حرم بود و بعد مورد توجه شاه قرار گرفت (صص ۱۳۵ و ۱۳۸) اما با توجه به اینکه تاریخ شفاهی و نقل سینه به سینه حوادث تاریخ ایران در کشور ما اهمیت خاصی دارد، نویسندگان این کتاب بارها و به دفعات از پیران و سالخوردگان شنیده‌اند که جیران خانم یا خدیجه خانم دختر آقامحمدعلی خان تجریشی در یک برخورد تصادفی در سالهای اول سلطنت ناصرالدین شاه (احتمالاً در زمان صدارت امیرکبیر و حداکثر در دوران زمامداری میرزا آقاخان نوری) به ترتیبی که ما نوشتیم، در نزدیک قریه تجریش در سر راه شاه قرار گرفت و شاه او را که روی شاخه درختی نشسته و سرگرم خوردن شاه‌نوت بود، طرف پرسش و پاسخ قرار داد و به وی دل بست و او را با خود به قصر آورد. احتمال دارد چون شاه توجه خاصی به رقاصه‌ها مبذول می‌داشت و چندتن از رقاصه‌های آندرونی مانند ماه سلطان خانم بعدها همسر شاهزادگان و اشراف قاجاری (نظیر علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه) شدند، جیران خانم بنا به خواست شاه، مدتی هم برای تعلیم گرفتن رقص به صف رقاصه‌های مهدعلیا پیوسته باشد.

نشود، بهتر این است که به جای سخن بیهوده گفتن کمر همت بریندد و هرچه زودتر آیین ولیعهدی پسر او را برگزار کند.

میرزا آقاخان با نوشتن چند عریضه استغاثه آمیز، موافقت جیران خانم را برای حضور در یک مهمانی زنانه در منزل صدراعظم به دست آورد و در آنجا در برابر او به کرنش و ابراز وفاداری قول قطعی داد که در اسرع وقت موافقت سفرای خارجی و نیز شاهزادگان و بزرگان کشور و رؤسای ایل قاجاریه و صاحب منصبان نظام را برای این انتصاب جلب خواهد کرد.

آنگاه در یک مجلس عالی مشورتی، آقاخان نوری که یک سیاست بازحرفه‌ای بود، توانست رجال داخلی را با ولایتعهدی شاهزاده محمدقاسم میرزا موافق و هماهنگ سازد و قول اعطای امتیازاتی به وزیر مختار روسیه را داد و بالاخره روسها نیز رضایت دادند که پسر فروغ السلطنه ولیعهد ایران شود. تازه لغزخوانی‌ها و ضدیتهای مهدعلیا مادر شاه مانده بود که با اشاره صریح شاه او نیز سکوت اختیار کرد.

بین تاریخ ازدواج رسمی و مجدد ناصرالدین شاه قاجار با جیران خانم که در تابستان (ماه ژوئیه - تیر) روی داد، تا مراسم رسمی اعلام ولیعهدی محمدقاسم میرزا چندماه به طول انجامید و پس از اینکه موافقت دو دولت روسیه و انگلستان اعلام شد و دولت فرانسه و دول عثمانی نیز خشنودی خود را اعلام داشتند، قرار شد در ماه دوم پاییز سال ۱۲۷۴ ه. ق مراسم مزبور انجام شود.

در خلال این مدت واقعه جالبی روی داد و آن به کار افتادن اولین دستگاه تلگراف در ایران در اواخر تابستان ۱۲۷۴ ه. ق بود. شاه به اتفاق فرزند عزیز خود شاهزاده محمدقاسم میرزا در جشن راهاندازی دستگاه تلگراف حضور یافت و اولین پیام تلگرافی بین قصر گلستان و باغ لاله‌زار مبادله گردید.

چند هفته بعد در قصر صاحبقرانیه مراسم دیگری برگزار شد.

به مناسبت این جشن کاخ نیاوران، و عمارات اطراف آن را آذین بسته چراغانی کردند و چون آلبالوهای قصر رسیده بود، قنادها با عجله آلبالوها را روی درخت شکرآلود کردند و نقل آلبالو ساختند.

اعیان و اشراف و رجال دولتی و صاحب منصبان قشون با لباسهای بلند و کلاههای مخروطی شکل خویش کنار استخر در خیابانهای باغ نیاوران قدم می‌زدند.

فراشان قرمزپوش با چماقهای بلند نقره‌ای از ابتدای آبادی نیاوران تا کنار عمارت حوضخانه

صف کشیده و حاج علی خان حاجب الدوله یا قولر آقاسی مرتباً در حال سرکشی و دستور آب دادن درختها و مراقبت از باغچه‌ها به فراشان بود.

ناگهان دسته موزیک سلطنتی که کلیه ادوات و آلات آن را ملکه ویکتوریا به ناصرالدین شاه هدیه داده بود، به صدا درآمد و در میان نوای شیپورها و غرش طبلها صف اول شاطرهاى شاهى وارد باغ نیاوران شدند.

شاطرهاى شاهى قبای بلند قرمز مليله دوزى پوشیده بودند و جوراب سفید ساقه بلند به پا داشتند. کلاه آنان از ماهوت سبز و قرمز تهیه شده بود و بالای آن چتری شبیه به تاج داشت. این شاطرها کفشهای نرم پارچه‌ای شبیه گیوه می پوشیدند و در اطراف کالسکه شاه به سرعت و پای پیاده راه می رفتند. شاه سوار کالسکه هشت اسبه در حالتی که شاهزاده محمد قاسم میرزا با تاج و لباس زربفت در کنار او روی نیمکت قرمز رنگ کالسکه نشسته بود، وارد باغ شد و همه حضار دستها را به سینه گذاشتند و به حالت رکوع تا زانو خم شدند و تعظیم کردند.

ناصرالدین شاه که از خوشحالی در پوست نمی گنجید، در آن روز سرداری شال زمردی پوشیده و کمر بند زمرد درشتی به کمر بسته بود.

شاه سردوشی های الماس نشان بر سر شانه های خود دوخته بود و الماس جواهر نشان کلاهش زیر آفتاب می درخشید. او پس از پیاده شدن از کالسکه وارد تالار قصر شد و روی صندلی طلای جواهر نشان نشست و دسته ارکستر نظامی شروع به نواختن مارشهای فرانسوی و انگلیسی و روسی کرد.

تالار کاخ صاحبقرانیه آن روز با قالی های ابریشمی، تابلوهای نقاشی، آینه های قدی، گلدانهای مرصع و چینی و میزهای عاج و آبنوس پر از شیرینی و میوه و آجیل جلوه خاصی داشت.

شاه پس از دقایقی استراحت و خوردن شربت و شیرینی از جا برخاست و به یک میز گرد کوچک نزدیک شد؛ روی این میز دستگاه تلگراف قرار داشت.

سیم تلگراف از کاخ نیاوران به کاخ گلستان اتصال یافته بود.

شاه مدتی با اعجاب به این دستگاه نگاه کرده متوجه شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه شد. شاهزاده پیش آمده تعظیمی کرد و گفت:

«به اقبال بی زوال همایونی، چون در این عهد ابد مهد که تخت سلطنت و سریر

دولت به قعود مسعود شاهنشاه ایران سلطان صاحبقران، اکمل السلاطین حسباً و

اشرف الخواقین نسباً و افضل الملوک اباً و أمأً و فخر الملوک و السلاطین،
 نصره الدنیا و الدین، السلطان الاعظم و الخاقان الافخم آفتاب سپهر دولت و اقبال و سایه
 رحمت حضرت ذوالجلال، چراغ عدل و داد، سوزنده خرمین ظلم و فساد، مجموعه
 مکارم اخلاق و شیم و شیرازه صحیفه نظام أمم السلطان ناصرالدین شاه قاجار لازالت
 جیوشه منصوره و اعداؤه مقهوره^۱ مشرف و مزین است. همواره باغ دانایی به خضرف
 بهار آراسته است و گل دانش از مزاحمت خار پیراسته مملکت ایران غیرت افزای عرصه
 یونان است و انگشت نمای جمله جهان، این صنع شگفت یعنی تلگراف که از آیات و
 آثار بزرگ قدرت الهی است، به حکم بندگان اعلی حضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاهی
 ظل الله سلطان بن سلطان بن سلطان از عمارت سلطنتی دارالخلافه طهران تا باغ لاله زار
 کشیده شد و اینک از قصر همایونی نیاوران به عمارت سلطنتی دارالخلافه متصل
 می گردد. و بزودی به جمیع ایالات و ولایات ممالک محروسه ایران کشیده خواهد شد و
 از سه سمت به قلمرو دول مجاوره عثمانی و روس و انگلیس پیوسته و افاضه این نعمت
 که از ترقی و نجاح و تقدم ایران به اقران شطری است و زنجیر عدل انوشیروان از آن
 سطری، حکمای عصر می دانند که در امن و آسایش عباد و سکون و آرامش بلاد و نتایج
 و فواید دیگر تا چه اندازه اثر نموده و ثمر خواهد بخشید.»

در حالی که شاه سرگرم قلیان کشیدن بود، اعتضادالدوله ساعت خود را نگاه کرد و متوجه
 دستگاه شد.

همه رجال و بزرگان با حیرت چشم دوخته می خواستند بدانند چگونه یک دستگاه کوچک
 قادر است از فاصله بعید بین نیاوران تا شهر پیام رسانی کند.

برخی آن را بساط جادو و شعبده می دانستند و برخی عقیده داشتند آخر الزمان فرارسیده
 است.

دستگاه عبارت از دو سه تکه برنج که با مفتولی به چند شیشه محتوی مواد شیمیایی زیر میز
 وصل می شد، خود به خود به کار افتاد و مردی که کنار میز ایستاده بود قلم و دوات برداشت و
 چند سطر روی کاغذ نوشته کاغذ را به دست اعتضاد السلطنه داد.

اعتضاد السلطنه به صدای بلند خواند:

«جناب اشرف اعظم صدراعظم اعتمادالدوله نوری از قصر سلطنتی به وسیله تلگراف مراتب

۱ - یعنی سپاه پیروز او زوال نیابد و دشمنانش مغلوب شوند.

جان نثاری خود و وزیران را به خاکپای مهرآسای مبارک شاهنشاهی تقدیم می‌دارد و افتتاح اولین خط تلگراف ایران را به قبله عالم تبریک عرض می‌کند.^۱
شاه خنده‌ای کرد و رویش را به سوی دیگر گرداند.

سروش اصفهانی شمس‌الشعرا که در آن روز حضور داشت، لوله کاغذی از پرشال خود بیرون آورد و به صدای بلند اشعاری را که در وصف تلگراف سروده بود، خواند:

منت ایزد را که آسان کرد بر عشاق کار

زین همایون کار که کاندر جهان شد آشکار

عاشقان بی‌پیک و نامه در سؤال و در جواب

با نگارین در میان، فرسنگ اگر باشد هزار

کارها در روزگار شهریار آسان بود

آفرین بر روزگار شهریار کامکار

کرد این فرخنده خدمت اعتضادالسلطنه

یافت از شاهنشه گیتی نشان افتخار

بالاخره علیرغم مخالفت شدید ملک جهان خانم مهدعلیا که پسر جیران خانم را در خور جانشینی تاج و تخت نمی‌دانست، شاه در تابستان همان سال یعنی ۱۸۵۷ میلادی / ۱۲۷۴ ه. ق / با جیران خانم ازدواج رسمی کرد و لقب رسمی فروغ‌السلطنه را به وی بخشید. قرار بود مراسم جشن و تشریفات در روز ۱۴ ربیع‌الاول سال ۱۲۷۴ ه. ق برگزار شود.

صدر اعظم آقاخان نوری با خوشحالی به حضور فروغ‌السلطنه شرفیاب شده آمادگی خود و حاج علیخان حاجب‌الدوله را برای ترتیب نظم و انتظام و نظارت در امور جشن خجسته ولایتعهدی شاهزاده محمدقاسم میرزا به عرض رساند.

در شب دوشنبه ۱۴ ربیع‌الاول سال ۱۲۷۴ ه. ق، فرمان ولایتعهدی محمدقاسم میرزا صادر شده برای پسر جیران خانم «تاجی مکلل به الماس و کمربندی مرصع به جواهر و قبا و جبه‌ای پوشیده از مروارید و نشان ستاره از درجه اول الماس نشان با تمثال همایونی و حمایل آسمانی رنگ» در نظر گرفته شد.^۱

روز ۱۴ ربیع‌الاول سال ۱۲۷۴ ه. ق برابر بود با روز دهم آبان سال ۱۲۳۶ ه. ش و دوم نوامبر

۱ - نگاه کنید به مقاله دکتر عبدالحسین نوایی - ولایتعهدی ناصرالدین‌شاه - ماهنامه یادگار - شماره دهم - خرداد ۱۳۲۶ - ص ۶۵

سال ۱۸۵۷ میلادی. مراسم جشن در تالار سلام و بار عام تهران برگزار شد و شاهزادگان و اعیان و وزرا و سفرای خارجی و صاحب‌منصبان و امیران و سرداران و طبقه اول علما و فضلا در مراسم حضور داشتند.

محمدقاسم میرزا منصب امیر نظامی یعنی ارتشبدی و فرماندهی کل قوای مسلح را در یک ماهگی پس از تولد دریافت داشته و در زمان انتصاب به ولایتعهدی حدود پنج سال داشت! شاهزاده را بر صندلی مرصعی نشانند و متن فرمان را که به قلم میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک انصاری وزیر امور خارجه بود، میرزا محمدتقی خان لسان‌الملک مورخ دربار قارجار و نویسنده کتاب «ناسخ‌التواریخ» به صدای بلند خواند.

میرزا کاظم خان نظام‌الملک پسر ارشد صدراعظم و نایب صدارت عظاما نیز به سمت وزیر ولیعهد منصوب گردید.

مراسم جشن با شعرخوانی شمس‌الشعرا سروش اصفهانی و چراغانی و آذین و نواختن موزیک و شام مفصل خاتمه یافت و متعاقب آن جشنهای دیگری هم برگزار شد و چهار شب میدان جلوی ارک تهران را آراستند و دویست هزار چراغ برافروختند. تهران چند هفته‌ای به حکم شاه غرق شادی و سرور بود و جیران خانم با شگفتی و خوشحالی مراسم ولایتعهدی فرزند خود را نظاره می‌کرد و هر زمان شاه به نزد او می‌شتافت، با شیرین‌زبانی و مهربانی و شیطننت و فطانت زنانه خود دست نوازشی بر سر و گوش شاه دل بسته می‌کشید.

اما هنوز پنج ماه نگذشته بود که شاهزاده محمدقاسم میرزا که شاه در فرمان خود درباره او نوشته بود: «فرزند گرامی ما امیر محمدقاسم خان امیر نظام که از طفولیت الی حال پرورش یافته و تربیت کرده است، همایون ماست و همواره از ناصیه و طلعت او آثار و علامات جهانداری و در جبهه او اطاعت و فرمانبرداری او ظاهر و هویدا بود و نیز میل طبیعی ما بر آن بوده او را از جمیع اولاد خودمان برتری داده پایه رفعتش را از همه بالاتر برقرار فرماییم...» بر اثر یک بیماری ساده ناخوش شد و طولی نکشید که در حالی که جیران خانم شیون می‌کرد و گیسوی بلند مشکفام خود را می‌کند و بر سر و سینه می‌کوفت، جان سپرد. جنازه طفل بیچاره را به حضرت عبدالعظیم حمل کرده در حجره مخصوصی در قسمت غربی حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی به خاک سپردند. در تاریخ منتظم ناصری نوشته شده:

«روز هجدهم ذی‌قعدة الحرام طایر روح شاهنشاهزاده اعظم امیر قاسم خان ولیعهد

دولت علیه پرواز به خلد برین نمود و در زاویه مقدس حضرت امامزاده عبدالعظیم

علیه‌السلام بقعه مخصوص بنا کرده مدفون نمودند.^۱

علاوه بر سلطان محمد میرزا اولین پسر جیران که بیش از هشت روز عمر نکرد و محمد قاسم میرزا که چراغ زندگی اش در پنج سالگی خاموش شد، جیران دو فرزند دیگر یکی پسر به نام رکن‌الدین میرزا (که به درجه امارت توپخانه نیز نایل شد اما در سه سالگی مرد) و دختری به نام خورشید کلاه خانم به دنیا آورد که او نیز در دوسالگی فوت کرد.

جیران پس از فوت هر چهار فرزندش دچار افسردگی و اندوه دائمی شد و آن چهره زیبا و شاداب و آن قامت بلند و موزون که بخصوص هنگام اسب‌سواری در لباس شکار و پوشیدن چکمه و بستن دستار مخصوص هر تماشاگری را به تحسین وامی داشت، به ضعف و نقاهت گرایید و ماهی چند نپایید که دچار بیماری جانکاهی شد.

علت و جزئیات بیماری جیران در مدارک موجود آورده نشده است و احتمال دارد از خلال گزارشهای سفرای خارجی مقیم ایران در آن دوران و نیز نامه‌ها و گزارشهای پزشکان خارجی نظیر پولاک مطالبی استنتاج کرد.

هیچ بعید نیست که مهدعلیا مادرشاه و دیگر زنان حرم دست به یکی کرده، از آنجا که همه محبوبیت و قدر و احترام جیران را در نزد شاه نمی‌پسندیدند، فرزندان او را یکی پس از دیگری به گونه‌ای سر به نیست یا مسموم کرده باشند.

دکتر پولاک پزشک اتریشی که در دربار ناصرالدین‌شاه بود، در کتاب نفیس خاطرات خود ماجراهایی از حسادت و هووبازی زنان حرم شاه و دیگر زنان ایرانی که با هوو سروکار داشتند، آورده که نشان می‌دهد زهر دادن یا کشتن اطفال سوگلی‌ها در حرم‌سراها کاملاً متداول بوده و اغلب علت مرگ طفل کشف نمی‌شده و قاتل نیز شناسایی نمی‌گردیده است.

ما نمی‌دانیم جیران که زنی تندرست و بانشاط و ورزشکار بود، بخصوص سوارکاری ماهرانه او در آن دوران که زنان از خانه خارج نمی‌شدند، در معیت شوهرش، آن همه جلب توجه می‌کرده است، به چه بیماری مرده است. همین قدر در تواریخ و خاطرات آورده شده که جیران خانم دچار بیماری دق شد که مراد از بیماری دق بیماری سل می‌باشد که قرن‌ها از بیماری‌های کشنده و بومی ایران بود و تا همین چهل سال پیش هر سال عده زیادی از مردان و زنان ایرانی به آن مبتلا می‌شدند. شاید این همان بیماری بوده که فعلاً به نام «دپرسیون» خوانده می‌شود و به فارسی «افسردگی» می‌گویند.

احتمال دارد جیران به نوعی بیماری سرطان مبتلا شده باشد و به علت لاغر شدن و ضعف و تحلیل رفتن دیگران آن را مرض دق تصور و تلقی کرده باشند.

تردید نیست که آن زن زیبا و جوان و شاداب و از حیث بنیه بدنی سالم تحت تأثیر تألمات ناشی از مرگ و میر چهار فرزند خردسال خود، و گریه و شیون و افسوس دائمی دچار بیماری دق شده باشد و طولی نکشید که آفتاب درخشنده عمرش به افول گذاشت و پس از چندین ماه تحمل رنج و درد بیماری جان سپرد.

در ماههای آخر زندگی، توجه ناصرالدین شاه به دختر روستایی فربه و گوشتالو اما نه چندان خوش سیمایی جلب شده بود که مدتی بود شاه و جیران در یکی از گردشهای تابستانی خود به اطراف شمیرانات او را یافته و از روستای امامه به تهران آورده بودند. این دختر که فاطمه^۱ نام داشت، روزی که به اندرون آورده شد بیش از ده دوازده سال نداشت اما پس از سه چهار سال که در اندرون ماند و خورد و خوابید و خدمات جیران خانم را انجام داد، به صورت دختر جوان باوقار و مؤدب و مهربانی جلوه کرد که گاهی شاه گونه‌های گوشتالوی او را با دو انگشت گرفته می‌کشید و سر به سرش می‌گذاشت. جیران که در بحبوحه بیماری کشنده به سر می‌برد متوجه علاقه شاه به فاطمه شده روزی دست او را در دست فاطمه گذارد و گفت: «من فاطمه را طوری تربیت کرده‌ام که اخلاق و رفتارش مانند خود من است. پس از مردن من تو می‌توانی او را برای خود صیغه کنی تا جای مرا بگیری.» شاه سری تکان داد و این گفته را به خاطر سپرد.

جیران احتمالاً در حدود سالهای ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۶ فوت می‌کند و اینکه دوستعلی خان معیرالممالک در کتاب خود «زندگی خصوصی ناصرالدین شاه» می‌نویسد چند ماه پس از فوت جیران، صدارت به حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله مقرر می‌گردد، نادرست است. زیرا مشیرالدوله در آن سالها در مأموریت دیپلماسی خارج از کشور یعنی تفلیس و سپس استانبول بود و حدود سال ۱۲۸۸ ه. ق به ایران بازگشت و ارتقای مقامات نظامی و سیاسی خود را به مناصب سپهسالاری و صدارت عظاما آغاز کرد و در سال ۱۲۹۰ شاه را به اولین سفر انگلستان برد. به هر حال وقتی مشیرالدوله صدراعظم شد که این زمان باید حدود ده سال پس از مرگ جیران باشد نه چند ماه. بنا به نوشته دوستعلی خان معیرالممالک:

«پدرم که یکی از مناصبش خزانه‌داری بود، روزی نزد صدراعظم رفته او را مشغول به مرتب نمودن دخل و خرج دولت و حذف مخارج اضافی می‌بیند.

از جمله حواله مصرف روشنایی و آبدارخانه مقبره جیران را خط می‌زند و پدرم هم ناگزیر از آن پس آن را نمی‌پردازد.

دیرگاهی از این قضیه می‌گذرد تا شبی که پدرم در خواب بوده ناگهان بیدارش کرده می‌گویند فراشی از جانب شاه آمده و به عجله احضار شده‌اید. پدرم بی‌اندازه بیمناک می‌شود و به شتاب لباس پوشیده می‌فرستد از اصطبل اسب بیاورند ولی فراش اظهار می‌دارد که جای درنگ نیست و ناچار پیاده رهسپار می‌گردد.

در بین راه فراش دیگری رسیده می‌گوید که هر چه زودتر خود را به حضور برساند. وقتی پدرم می‌رسد شاه با جامه خواب و شب کلاه در نارنجستان قدم می‌زده پس دوان دوان به حضور رفته منتظر امر می‌ایستد.

شاه نزدیک او شده می‌پرسد: معیر، مگر مخارج مقبره جیران را دیگر نمی‌پردازی؟ پدرم عرض می‌کند که صدراعظم آن را حذف نموده است. شاه با صدایی گرفته و لرزان می‌گوید: او بسیار بی‌جا کرده، تو فردا خود آنجا را دایر ساز و مانند پیش مخارج لازم را پرداز و از نتیجه ما را آگاه کن. آنگاه اندکی فکر نموده باز می‌گوید: ساعتی پیش جیران را به خواب دیدم که در باغی می‌گردد و چون نزدیکش شدم روی از من بگردانید. سبب پرسیدم. از روی گله‌مندی گفت عشق و نویدهای وفاداری‌ات این بود؟ هرگز باور نداشتم که بدین زودی فراموشم کنی و آرامگاهم را تاریک و متروک گذاری!^۱ او سپس می‌نویسد:

«شبی در خدمت مادر بزرگم تاج‌الدوله نشسته بودم که پیرزنی وارد شد. تاج‌الدوله به وی بسیار مهربانی نمود و نزدیک خود جایش داد.

من در شگفت بودم که تازه وارد کیست و چرا وی را آنقدر می‌نوازند. ناگاه شاه پرده را با عصایش بالا زده داخل شد و همین‌که چشمش به پیرزن افتاد فریادی از روی شعف برآورده گفت: ها، ننه جیران^۲ کجا هستی و چه می‌کنی؟ حالت چطور است؟ زال جواب

۱ - دوستعلی معیرالممالک: یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه.

۲ - ننه جیران که نامش خدیجه خانم است، همان ننه قندهاری معروف مادر بزرگ ملیجک است. معروف بوده که جادو و جنبل می‌دانسته است. اعتمادالسلطنه مطالبی درباره او آورده که چندان مطلوب نیست. تعریف و تحسین معیرالممالک از این پیرزن افغانی غلوآمیز است. عزیزالسلطان ملیجک در جلد اول خاطرات خود (ص ۵۱) شرح مبسوطی در این باره این پیر زال آورده است. ننه جیران یا ننه خدیجه دختر ملا آقا بابای قندهاری بوده که چون مادر بزرگ مادری ملیجک بوده می‌توان نتیجه گرفت عزیزالسلطان بوده که چون

داد: قربان، علیل شده‌ام و از شدت سرما کمتر از خانه بیرون می‌آیم.
 شاه را لباده ترمه سفید گرانبهایی بر دوش بود که خود آن را برداشته به دوش زال افکند و دستی از روی مهر به پشت وی زده آنچه سکه زر در کیف داشت در دستش ریخت و گفت: زحمات تو را هرگز فراموش نمی‌کنم. همیشه نزد ما بیا. چون شاه بیرون رفت تاج‌الدوله آهسته به من گفت: این پیرزن در زمان بیماری جیران از وی پرستاری می‌نمود و تا دم واپسین در بالین وی بوده. در اواخر شاه دختر باغبان‌باشی اقدسیه را به زنی گرفت و مکرر از او شنیدم که می‌گفت این دختر را برای آن گرفتم که چشمانش اندک شباهتی به چشمهای جیران دارد. شاه او را به اعتبار پدرش باغبان‌باشی می‌نامید و به تدریج کلمه باغبان از میان رفته «باشی» نامیدندش.^۱

رفته‌رفته خانم باشی مقامی بلند یافت و طرف رشک سایر خانمها قرار گرفت. برخی برای آنکه او را از نظر شاه بیندازند، چیزهایی به وی القا نمودند که در ظاهر خیراندیشی و در باطن دسیسه‌کاری بود، از جمله به او گفتند لقب فروغ‌السلطنه را که پس از مرگ جیران شاه به هیچ‌کس نمی‌داد خواستار شود. او نیز چندبار درخواست نمود و مورد قبول نیفتاد. بالاخره به وی گفتند که چون مکرر این لقب را از شاه خواستی و او امتناع ورزیده است برای تو سرافکنندگی و خفتی حاصل شده بهتر آن است که نیم‌تنه زیبایی تهیه کرده لقب مزبور را با سرمه و مليله روی سینه آن بدوزی و آن را بر تن نموده به حضور بروی تا شاه مجبوراً لقب را به تو ارزانی دارد. خانم‌باشی نیز چنین کرد و شبی که شاه در تالار برلیان نشسته و خانمها به گردش حلقه بسته بودند، متوجه نشد ولی از چشم دوربین خانمها پوشیده نماند و دسته دسته پیش رفته لب به تبریک و تهنیت گشودند. چون شاه به سوی وی نگریست از دیدن نام یار از دست رفته و جسارت خانم‌باشی چشمهای آرام و درخشانش را غبار اندوه فراگرفت و از روی خشم گفت: به اجازه که این کار را کردی؟ خانم‌باشی لب به پاسخ گشود ولی شاه سخن وی را بریده و با تشدد گفت: زود بیرون رو و نیم‌تنه را از تن بیرون کن. خانم‌باشی باز خواست چیزی بگوید اما نگاه غضب‌آلود شاهانه او را مجبور به اطاعت نموده. شاه تا زنده بود هرگز کسی را اجازه سکونت در عمارت جیران نداد و خود تنها بدان گوشه انس رفته مدتی دراز به فکر

مادر بزرگ مادری ملیجک بوده می‌توان نتیجه گرفت عزیزالسلطان از سوی مادر افغانی بوده است.

۱ - عاشق خواهر او ماهر خسار خانم هم شد و بالاخره به آرزوی خود رسید.

روزگار گذشته و یادگارهای شیرین یار از دست رفته می‌گذرانند.

تا شاه را جان به تن بود، مهر جیرانش از دل زایل نشد و روزی که در حرم حضرت عبدالعظیم هدف تیر بیداد گشت دست به روی زخم سینه نهاده خود را به آرامگاه جیران کشانید و در کنارش جان داده همانجا به خاک سپرده شد. از محلی که شاه را زدند چهار پنج قدم بیشتر با قبر جیران فاصله نداشت.^۱

ناصرالدین شاه علیرغم داشتن زنان متعدد، تا چند ماه پس از فوت جیران خانم، اندوهگین و پریشان احوال بود و برای فراموش کردن خاطره جانگداز از دست دادن او، وقت خود را به شکار می‌گذراند. هرگاه دختر جوانی را که از نظر ظاهر و رخسار و بخصوص داشتن چشمان سیاه درشت و قامت بلند شباهت مختصری به جیران داشت در سر راه خود می‌دید او را به خیل زنان حرم می‌افزود ولی تا سالها نتوانست همتای او را بیابد و تنها در سالهای آخر سلطنت و عمر خود خانم باغبانباشی را که همانند جیران باغبان اقدسیه و هم سیه چشم و بلند بالا بود اما یک هزارم مهر و وفا و یکرنگی او را نداشت، به زنی گرفت و مدتها به او به چشم جیران می‌نگریست. البته طبق خواست و وصیت جیران، ناصرالدین شاه فاطمه دختر روستایی امامه‌ای را صیغه کرد و لقب انیس الدوله را به او داد.

معیرالممالک اشعاری از ناصرالدین شاه، سروده شده در غم هجران جیران، را یاد می‌کند که اگر شخصاً آن را سروده باشد حکایت از آن می‌کند که غم فراق جیران به راستی در دل شاه کارگر شده و او را متأسف و متألّم کرده است.

ابیات این اشعار پخته و منسجم و غم‌انگیز که با توجه به سبک نگارش ناصرالدین شاه در یادداشتهای مربوط به سفرهایش به مناطق مختلف ایران و عراق عرب بعید می‌دانیم بدون کمک و راهنمایی یکی از سخنوران چیره‌دست سروده شده باشد، از این قرار است:

روزی دلم گرفت زانده هجر یار

آمد به یادم آن رخ و آن لعل آبدار

۱ - معیرالممالک: پیشین. جالب اینکه دست معیرالممالک را شاهزاده قهرمان میرزا سالور رو می‌کند و در یادداشتهای روزانه خود کاملاً به ثبوت می‌رساند که این داستان‌پردازی‌ها چقدر بی‌اساس است و شاه هوسران و شهوت‌پیشه اهل وفاداری به یک زن نبوده است.

آن چشم همچو آهو و آن قد همچو سرو آن ابروی کمان و دو زلفین تابدار^۱

۱- از جیران خاتم که وجاهتش ناصرالدین شاه را تا بدان حد واله و شیدا کرده بود با چشم همچو آهو و قد همچو سرو و ابروی کمان و دو زلفین تابدارش همین چیزهایی را می دانیم که از منابع داخلی دوستعلی معیرالممالک و از فرنگی ها، کنت دوگوبینو درباره او نوشته اند و ناکامیش در عنفوان جوانی و به خاک رفتنش که طبعاً بر اثر داغبدگی مرگ چهار فرزند نورمش بوده است.

اگر کسی در کتابها و خاطره نامه های تاریخی غور کنیم به اطلاعات جالبتری دست خواهیم یافت. مثلاً اینکه اعضای این خانواده محمدعلی تجریشی نجار و باغبان اصولاً به خوشگلی شهره بوده اند. علاوه بر آن رد پای این دختران را در خانواده های اشرافی و اعیانی دوران قاجار و پهلوی باز می توان یافت و فرزندانسی که از آنها به نمر رسیدند و سالها کرسی نشین بودند.

مثلاً خواهر کوچکتر جیران که بعداً لقب ندیم السلطنه را به او دادند دختری به نام ضیاء السلطنه داشت که امام جمعه میرزا ابوالقاسم او را به زنی گرفت. یک دختر دیگر محمدعلی تجریشی هم زن جعفرقلی خان هدایت برادر علیقلی خان هدایت و عموی مخبر السلطنه حاج مهدیقلی هدایت شد. البته از این دختر اولادی نماند و درگذشت.

روی هم رفته زیبایی سیما و پیکر نقش مهمی در راه یافتن دخترانی از طبقات پایین به گستره اشرافی داشت. جایی خوانده ام که ابوالقاسم خان ناصرالملک آن جوان تحصیل کرده پرافاده اکسفورد که تمامی ادا و اصول اشراف انگلیسی را مو به مو تقلید می کرد و آنچنان فرنگی و انگلیسی شده بود که در حرف زدن و معاشرت نیز انگلیسی می نمود، در بدو ورود به ایران با وجود آن همه دختران زیبا و ثروتمند و تقریباً تحصیل کرده اشراف و اعیان (زیرا دیگر در دوران او با باز شدن مدرسه آمریکایی و مدارس دخترانه میسیون فرانسوی تحصیل دختران طبقات بالا رایج شده بود) در یک دیدار، دل به دختر باغبان جعفرآباد سعدآباد مشهدی... بست و وقتی آن دختر را که چندان وجاهتی هم نداشته دیده که کوزه بر شانه گذاشته برای آب آوردن از چشمه رفته آنقدر واله و شیدا می شود که دو پا در یک کفش می کند و بالاخره با مجبویه ازدواج می کند.

باز در این مورد روایتی به نظرم رسید که بد نیست آن را در اینجا به نقل از یادداشت های دوستم دکتر ابوالقاسم تفضلی به نظر خوانندگان برسانم:

«ابوالقاسم خان قره گزلی همدانی ملقب به ناصرالملک که در دانشگاه آکسفورد انگلستان تحصیل کرده و همکلاس و دوست لرد کورزن و سر ادوار گری و سر اسپرینگ راپس بوده است، مدت چهار سال در زمان خردسالی احمدشاه به عنوان نایب السلطنه بر ایران حکومت کرد.

ناصرالملک دو پسر داشت به نام محسن خان و حسینعلی خان و یک دختر به نام فاطمه که مادر هر سه نفر همان زن دهانی بی سواد تجریشی بود. حسینعلی خان پسر کوچکتر ناصرالملک در زمانی که تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه بود با دختر او به نام ایران ازدواج کرد.

بعد از کشته شدن تیمورتاش حسینعلی قره گزلی در همان روز به رشت رفت و مدتی در آنجا ماند (برای اینکه رضاشاه بفهمد که ارتباطی با تیمورتاش ندارد و از کشته شدن او متأثر نیست). ایران از غصه بیمار می شود. تلگرافی شوهرش را از رشت می خواهند. به تهران می آید و دو شبانه روز در تهران قبل از اینکه به دیدن زنت بیاید در کافه ها عیاشی و رقص می کرده و بعداً به ایران خاتم اصرار و اجبار می کند که لباس سیاه نپوشد و

مکتوم در دو زلفش صد قلب غرق خون
 در لعل آب‌دانش می دَرِ شاهوار
 در زیر ابروانش صدتیر از مژه
 آراسسته به قصد دل عاشقان زار
 چون کردم این خیال زجا جستمی به شوق
 لیکن نکرده وصفش یک دو از هزار
 از شوق بوسه‌ای که زخم بر لبش شده
 گویی دهان من شکرستان این دیار
 دل دربرم قرار نمی‌یافت هیچ دم
 تا آنکه در رسیدم در صحن کوی یار
 در درگاهش ندیدم آثار خسرمی
 کباخش همه شکسته و پُرگشته از غبار
 برجای سار و بلبل نشسته فوج زاغ
 برجای سنبل و گل روییده تل خار
 آن مسکنی که بودی روشن ز روی ماه
 بر دیده‌ام بیامد چون شهر زنگبار
 برجای ناله من از هر طرف رسید
 بر گوشم از درونش آواز الف‌سار

به رضاشاه نامه می‌نویسند: «ازدواج ایران با حسینعلی اجباری بود و رضاشاه امر کند که ایران طلاق بگیرد». رضاشاه عصبانی می‌شود، نامه را در هیأت وزرا به داور می‌دهد و دستور می‌دهد که دعاوی ایران دعاوی من است و علاء و حسینعلی‌خان را لازم نیست به مأموریت خارج بفرستند. داور ایران را از مشهد تلگرافاً می‌خواهد و جریان را به او می‌گوید. ایران به خانه قره‌گزلو می‌رود وقتی آنها می‌فهمند که ایران خبر دارد به دست و پای او می‌افتد و ایران حاضر می‌شود مهرش را بخشیده و طلاق بگیرد.

محسن‌خان با یک زن مصری به نام صدیقه ازدواج کرد و چندین سال رئیس تشریفات دربار در زمان محمدرضا شاه بود اما زن مصری او علاقه‌ای به اقامت در ایران نداشت و جدا از شوهرش در اروپا زندگی می‌کرد و در یکی از سفرهایش به یونان به دست دوست یونانی جوانش در یونان کشته شد.

فاطمه دختر ناصرالملک با حسین علاء پسر علاء‌السلطنه ازدواج کرد و یک دختر به نام ایران داشت که زن اسکندر نوّه فرمانفرما شد و یک پسر که پزشک متخصص خون بود و سالها ریاست سازمان انتقال خون را در ایران به عهده داشت.»

خمها شکسته دیدم، ساغر زمی نهی
 عودش شکسته دیدم برجای آن نگار
 از گردش سپهر چو آن حال شد عیان
 کردم هزار شکوه از این دور روزگار
 چون آمدم برون زدر، این بیت را به سخن
 دیدم نوشته‌اند به خطهای زرنگار
 رفتیم از این جهان و نداریم با خود هیچ
 الا دل ریوده عشاق جهان، بار، بار

هنگامی که در ظهر گاه روز جمعه هفدهم ذی‌قعدة سال ۱۳۱۳ ه. ق شاه به ضرب گلوله نوغان میرزا رضای کرمانی از پای درآمد، در آخرین لحظات حیات کوشید خود را به سرگور جیران که گور دو فرزندش در دو سوی او قرار داشت، در حجره غربی بقعه مطهر حضرت عبدالعظیم برساند. وقتی شاه خون‌آلود، در دم مرگ بر سر قبر جیران رسید، خود را روی آن انداخت و در حالی که شاید به روزهای شیرین زندگی خود با محبوبه خویش می‌اندیشید، آخرین نفس را بر آورد.

گور جیران و دو فرزند او که سنگ قبر آنها کوچکتر از سنگ قبر مادر است (از گور دو فرزند دیگر جیران اثری مشهود نیست) تا چند سال پیش در قسمت غربی بقعه مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی دیده می‌شد. در همان تالار که گور ناصرالدین شاه قاجار کمی بالاتر به سمت شرق تالار قرار داشت و سنگ مرمر بسیار بزرگ و حجیمی آن را مشخص می‌کرد (این سنگ در سالهای پس از انقلاب به موزه ایران باستان منتقل شد)، در چند متری آن، گور ساده جیران و دو فرزند او که با کف سنگ مرمر سالن هم‌تراز بود و هیچ برجستگی نداشت دیده می‌شد و گفتی که مرگ، فاصله شاه بوالهوس دارای ۸۵ زن دائمیه و موقتی را با زن سوگلی‌اش از میان برده و آن دو بدون حضور و مزاحمت دیگران، در نزدیک یکدیگر خفته‌اند.^۱

۱ - عبدالله مستوفی نویسنده کتاب «شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه» نیز در پایان جلد اول کتاب خود که آن را در دهه ۱۳۲۰ ه. ش نوشته است به این مسأله یعنی کشاندن بدن تیر خورده ناصرالدین شاه بر سرگور جیران و مردن او در آنجا اشاره می‌کند.
 سنگ گور جیران و فرزندان او هم‌اکنون در تالار مقبره ناصرالدین شاه که سنگ مرمر گور را بدون ضرورت از آنجا کنده و برده‌اند و نیازی به این کار نبوده است، دیده می‌شود.

امین اقدس و برادرزاده او عزیز السلطان

کنیزی که شش تومان خریداری شد، به مقام متفدترین زنان ناصرالدین شاه رسید و اداره امور زندگی شخصی او را عهده دار بود.

مادام دوباری بی قابلیت

در زمره بانوان متفد، سرشناس و محبوب ناصرالدین شاه، در برهه‌هایی از دوران حیات و سلطنت او، زبیده خانم گروسی ملقب به امینه اقدس یا امین اقدس، دختر دوستی چوپان گرد، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است.

خانم امین اقدس تنها زن ابتدا کنیز و سپس صیغه ناصرالدین شاه است که محبوبیت خود در دل شاه را نه صرفاً به خاطر جمال و جاذبه بل به دلایل متعدد دیگری تا تقریباً آخرین سالهای حیات خود و شوهرش حفظ کرده و علاوه بر وجود خود، به دلیل حضور غلامعلی خان ملیجک عزیزالسلطان ثانی برادرزاده (واقعی یا صوری‌اش) در دربار همچنان از نفوذ و اقتدار زیادی برخوردار بوده است.

از زبان پراز نیش و طعنه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات، دو سال پیش از مرگ امین اقدس، یکی از مهمترین علل محبوب و مقرب واقع شدن این زن را که در سالخورده‌گی زشت و مفلوج و کور هم شده بود، باز می‌یابیم.

اعتمادالسلطنه که در یادداشتهای خصوصی و محرمانه‌اش تا حدود زیادی صداقت به خرج داده و ما را از ورای زرق و برق و شکوه ظاهری دربار ناصرالدین شاه و بی‌اعتنا به شاخ و برگها و افسانه‌سرایی‌های دست‌پروردگان دربار قاجار به درون کاخهای ناصرالدین شاه می‌برد، امین

اقدس را در مقام مقایسه کنار مادام ژان دوباری (دوباری) معشوقه لویی پانزدهم گذارده و چنین می نویسد:

«امین اقدس مفلوج اعمی^۱ به تفرج آمده بود. این ضعیفه تالی مادام دوباری^۲

۱- نابینا.

۲- ژان دوباری یک زن روسی خیابانگرد و کاملاً پیش پا افتاده بود که نخست گویا به وسیله دوک دو ریشلیو (یکی از اصحاب کاردینال دو ریشلیو صدراعظم معروف فرانسه در قرن هفدهم به دوران سلطنت لویی چهاردهم) که در دوران سلطنت لویی پانزدهم در دربار او خدمت می کرد، شناسایی شد. پس از مدتی که ریشلیو با او رابطه داشت و نحوه دلبری ها و طنازی ها و عشوه گری های او باب پسندش واقع شد، تصمیم گرفت وی را به لویی پانزدهم معرفی کند.

لویی پانزدهم پادشاه فرانسه شخصیتی بود شبیه ناصرالدین شاه و از زنان اشرافی و درباری خوشش نمی آمد و بیشتر به معاشرت زنان طبقات عادی راغب بود.

ژان دوباری که نام واقعی اش این نبوده و پس از اینکه قرار شد معشوقه شاه شود، یک شوهر قلبی و صوری به نام کنت دوباری برایش تراشیدند و آن شوهر که کمتر زن خود را می دید، نام و لقب خود را بر او گذاشت و به ولایات رفت، مدتی به اتفاق «شوون» خواهر خود و ظاهراً به عنوان ندیمه یکی از دختران لویی پانزدهم به دربار ورسای رفت و آمد می کرد و به تدریج شاه چنان علاقه ای به او یافت که دمی بدون وی نمی توانست سپری کند. خانم دوره گرد کوچه ها با لقب کنتس (زیرا شوهر ظاهری او کنت بود) وارد دربار شد و مدتها لویی سعی داشت او را به عنوان معاشر و بانوی دوست خود به درباریان معرفی کند اما دختران لویی (همسر او مرده بود) و شاهزادگان و شاهزاده خانمها که به وسیله پلیس، سوابق روسپیگری خانم دوباری را به دست آورده بودند، زیربار نمی رفتند.

لویی پانزدهم به گونه ای شیفته و فریفته مادام دوباری شد که خانم مزبور هر دستوری که می داد، اجرا می شد و هر کس را که می خواست به متاعب مهم می گماشت. البته این زن بی سواد و فقط خوشگل و مجلس آرا و جذاب آلت دست دوک دو ریشلیو حامی و معرف خود به شاه بود که او را از کوچه های کثیف جنوب شهر پاریس یافته و به مقام معشوقگی شاه رسانده بود.

کنتس دوباری چندین آپارتمان بزرگ لوکس در ورسای و تریانون، کاخهای سلطنتی پادشاه فرانسه، داشت و وارد دسایس سیاسی شده با دریافت رشوه وزیرتراشی می کرد و یکی از اقدامات مهم او که در بر باد دادن تاج و تخت فرانسه نقش مهمی ایفا کرد توطئه برای برکنار کردن شوازل صدراعظم مقتدر و مصلح فرانسه بود و خود و خواهر و شوهر خواهرش و دوک دو ریشلیو تا می توانستند جیب خود را پر کردند و آوازه بی حیثیتی و فساد و فحشای دربار فرانسه را در همه جا به صدا درآوردند. مادام دوباری برای شکوه بیشتر بارگاه خود، یک طفل سیاه پوست به نام زامور را به عنوان غلام بچه وارد دربار خود کرد. این طفل بزرگ شد و سالها بعد که انقلاب کبیر فرانسه در گرفت و مادام دوباری را دستگیر کردند و به دادگاه انقلاب فرستادند، به عنوان یک شاهد زنده تمام فضایح و قبایح و فتنه گری ها و فساد و رشوه خواری ها و روابط نامشروع او را با مردان مقتدر درباری در مقابل قضات و حاضرین در دادگاه بیان داشت و چون مادام دوباری او را مانند خود تربیت کرده و تمام صفات پستی و لثامت و ناسپاسی خویش را به وی منتقل کرده بود، در ادای شهادت علیه ارباب سابقش کوتاه نیامد و هر آنچه را که می دانست بیان داشت و حتی سوابق گذشته و نشکین مادام دوباری و دوران روسپیگری وی را آنچنان که در

[دوباری] لویی پانزدهم پادشاه فرانسه است.

منتها آن مادام دوپاری، خوشگل و هنرمند و قابل بود؛ این برخلاف، کثیف و کور و مفلوج و بی‌قابلیت است. همانطور که مادام دوپاری [دوباری] باغ مرالی ساخته بود و دخترهای خوشگل را در آنجا منزل داده بود، [و] در ایام پیری لویی پانزدهم را برای اعتبار خودش مشغول هرزگی می‌کرد، این هم همین کار را می‌کند.^۱

دوران طولانی اقامت در خانه وی از زبان او و خواهر و آشنایانش شنیده بود، بیان کرد.

مادام دوپاری پس از مرگ لویی پانزدهم و افتادن از نظر درباریان، مدتی به انگلستان رفت و در آن کشور با پولهای باد آورده زندگی خوش و مرفهی داشت اما در آغاز انقلاب کبیر فرانسه یک اشتباه یا حماقت بزرگ مرتکب شد و به فرانسه مراجعت کرد و محافل و سالنهایی مطابق مد آن روز که خانمهای سرشناس و زیبا به راه می‌انداختند، تأسیس کرد و عده‌ای را در آن مجالس به دور خود گرد آورد و لابد قصد داشت در مقابل آنچه که از دربار فرانسه به دست آورده بود، تاج و تخت پسر معشوقش یعنی لویی شانزدهم پسر لویی پانزدهم را حفظ کند که موفق نشد.

مادام دوپاری زنی بود سیاست‌باز؛ در دوران اقتدارش سعی داشت فلاسفه‌ای مانند روسو را نسبت به دربار فرانسه خوش‌بین و نزدیک کند.

تشکیل باغ آهوان و نگهداری دختران زیبا در آن باغ برای تداوم نظر محبت و عنایت لویی پانزدهم را، اعتمادالسلطنه احتمالاً از منابعی که در آن دوران در اختیار داشته و برای شاه ترجمه می‌کرده اقتباس کرده است. از جمله این کتابها، تاریخ خورشید کلاه امپراتریس دوم روس [یعنی کاترین دوم] و «تاریخ لویی چهاردهم» و زندگی مادام پمپادور [معشوقه لویی پانزدهم] است و گویا زندگی مادام دوپاری [دوباری] را هم برای آگاهی شاه ترجمه می‌کرده است.

مقایسه مادام دوپاری با امین اقدس به وسیله اعتمادالسلطنه بسیار جالب است و طنز عمیقی در خود دارد اما آنچه که قابل مذاقه است اینکه مادام دوپاری زمانی که لویی پانزدهم به سالهای پایانی عمر خود نزدیک می‌شد، همچنان جوان و زیبا و جذاب و مورد علاقه شاه بود و نیازی نداشت که دخترانی را نگهداری کند و به او معرفی نماید؛ در حالی که امین اقدس در سالهای آخر پیر و کور و مفلوج و زشت و کثیف (بنابه تصریح اعتمادالسلطنه) شده بود و از این‌رو دخترانی را یافته و پرورش داده آنها را به خوابگاه شاه می‌فرستاد تا محبوبیت خود را حفظ نماید و البته محبوبیت عزیزالسلطان در نظر شاه که علل آن را در همین فصل خواهیم آورد، خودبه‌خود موجبات استمرار نفوذ و قدرت امین اقدس را در نزد شاه (ولو به ظاهر) فراهم می‌آورد.

از آنجا که اجاق امین اقدس (امینه اقدس هم درست است و در آن دوران هر دو نام مصطلح بوده است) کور بوده و هرگز فرزندی برای شاه نیاورده است، او از طریق تظاهر به امانت‌داری برای شاه و نیز عرضه کردن دختران زیبا و همچنین علم کردن بساط عزیزالسلطان به عنوان نظر کرده و سید و منجی شاه توانسته بود نفوذ خود را از سال ۱۲۷۵ تا سال ۱۳۱۲ هجری قمری یعنی حدود ۳۸ سال در دربار حفظ کند.

۱ - اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - چاپ سوم - به کوشش ایرج افشار - تهران - ۱۳۵۶ - ص ۸۴۲

هفت مشخصه

خانم امین اقدس از هفت مشخصه برای ماندگار شدن در تاریخ قاجاریه در دهه‌های آخر قرن نوزدهم میلادی و دهه‌های واپسین قرن سیزدهم ه.ق و آغازین قرن چهاردهم ه.ق برخوردار است.

اول اینکه اصلاً خوش‌سینما و زیبا و جذاب نبوده است و براساس عکس موجود از او، یک زن معمولی به شمار می‌رفته است (حتی زشت).

دوم اینکه بنا به تصریح اعتمادالسلطنه محمدحسن خان، کنیزی بوده^۱ که به مبلغ شش تومان خریداری شده اما هنگام مرگ بیش از سیصد هزار تومان آن زمان (سال ۱۳۱۲ ه.ق برابر ۱۲۷۴ ه.ش یعنی ۱۰۳ سال پیش قبل از امروز ۱۳۷۷ ه.ش) ثروت داشته که اگر این مبلغ را با ارزش پول در زمان حاضر مورد مقایسه قرار دهیم، احتمالاً نزدیک به سه میلیارد تومان و حتی بیشتر خواهد شد و اگر بهای زمین‌های مزروعی و مستغل و ملک خانم را به بهای امروز حساب کنیم، البته بسیار بیشتر از این مبلغ خواهد بود.

سوم اینکه مدتی مدید صیغه و محرم و مورد اعتماد شاه بوده است و به علت امانت (و شاید تظاهر به امانت) در حفظ و حراست اشیاء و نقدینه‌های سلطان، شوهرش لقب امین اقدس را به وی داده و امور شخصی و خورد و خوراک را به او تحویل کرده و امین اقدس از همین طریق و به دلیل دست چسبناکی که داشته و احتمالاً هدایا و پیشکشهایی که دریافت می‌داشته زمانی که دکتر فوریه پزشک فرانسوی به دیدار او شتافته و معاینه‌اش می‌کرده صندوقچه‌های آکنده از جواهرات درخشان و کم‌نظیر خود را به او نشان داده است.^۲

چهارم اینکه امین اقدس خواهر محمدخان ملیجک اول پیشخدمت خاص ناصرالدین شاه

۱- در آن دوران هنوز خرید و فروش کنیز متداول بود. بسیاری از هم‌خوابگان ناصرالدین شاه از کنیزان میبع یعنی خریداری شده بودند.

۲- اعتمادالسلطنه ذیل وقایع روز ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ ه.ق می‌نویسد که شاه تعریف زیادی از امین اقدس کرده که تا به حال ده تومان ده تومان، سیصد هزار تومان در ظرف سه سال نقد و یکصدونود طاقه شال و بیست جامه‌دار خنجر برای شاه جمع کرده است (اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات). اما روش ثروت‌اندوزی امین اقدس به شرح زیر بوده است:

«از اتفاق کتابچه جمع امین اقدس دست شاه بود. پیشکشهای امین السلطان را جمع می‌فرمود. دیدم اشرفی را تومان جمع می‌کنند. عرض کردم در هر صد تومان، بیست و پنج تومان و در صد هزار تومان بیست و پنج هزار تومان تفاوت عمل است. ملتفت شدند و تمام کتابچه را اشرفی جمع کردند. حالا معلوم می‌شود امین اقدس در این چند سال چقدر مداخل کرده است» (رمضان ۱۳۰۴ - ص ۴۹۹).

بوده است. اما تقرب فوق العاده او به ناصرالدین شاه از زمانی شدت گرفت که غلامعلی خان ملیجک معروف، آن طفل زشت و کثیف و شرور و بددهن سالهای دهه ۱۳۰۰ هجری قمری و آن دولتمرد بیکاره حاشیه نشین و پرسه زن دربار هر پادشاه قاجار پس از ناصرالدین شاه، برادرزاده وی، از سن سه سالگی مورد توجه و حب شدید شاه قرار گرفته است.

پنجم اینکه امین اقدس مانند بسیاری از زنان آن دوران، بر اثر پرخوری و استراحت ممتد و عدم تحرک به بیماری قند و بیماری جنبی و پیامد آن یعنی عارضه آب مروارید در چشم دچار شده بود و به علت تن درن دادن به عمل ساده میل زدن در چشم کارش در فرجام به نایبانی انجامید. اما به اصرار و پافشاری فراوان پس از آنکه از معالجه در ایران نومید شد، اجازه گرفت به اتفاق میرزا جوادخان سعدالدوله به اتریش سفر کند و در آنجا مبادرت به عمل جراحی چشم نماید که البته چون دیر شده بود ثمری نبخشید و امین اقدس کور و عاجز به ایران بازگشت و چندی بعد در تهران جان سپرد.

ششمین مشخصه امین اقدس روزگار دراز پایدار ماندن مقامش در حرمخانه ناصرالدین شاه است که علت این امر خرافه پرستی او و اشاعه خرافه پرستی در حرمخانه و تحت نفوذ قراردادادن ذهن خرافه دوست شاه از طریق خواب نما شدن، ارائه معجزات عجیب و غریب، تمسک به حوادثی که پیامدهای آن را امین اقدس در ذهن شاه معجزه و حمایت خداوند از او وانمود می کرده و خوش خدمتی و چاپلوسی بوده است.

هفتمین مشخصه امین اقدس رفتن به راه امثال مادام دوباری، تأسیس و راه اندازی باغ مرال (گوزن)، تربیت دختران زیبا و معرفی آنان به شاه و یک نوع واسطه گری و قوادی درباری بوده است.^۱

آخرین مشخصه امین اقدس و راز بقایش در دربار و از چشم نیفتادنش، گردآوردن جماعتی از اقوام و بستگان و حواشی پیرامون او و برادرش ملیجک بزرگ و برادرزاده اش ملیجک کوچک (عزیزالسلطان) و افزوده شدن بر خیل بیکارگان مفتخوار درباری است که مزاج و مذاق شاه را هم خوب می شناخته اند و سر او را گرم می کرده اند.

۱ - چنانچه دیده ایم، در دربار بعدی یعنی دوران پهلوی نیز از این گونه واسطه های مرد و زن بسیار بودند که با معرفی دختران زیبای دوست و آشنای خود و حتی فرزندان و خواهرزاده های خویش به پادشاه وقت (پهلوی دوم) موجبات تقرب و رسیدن خود و دیگران را به مقامات مهم فراهم می آوردند که معروفترین آنها امیرموشنگ دولو قاجار بود.

این گروه که در دهه‌های اول و دوم قرن چهاردهم هجری قمری (سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰) به لقب «ملاجکه» ملقب شده بودند، از پوشش حمایت امین اقدس و عزیزالسلطان، فرد مقرب شاه، در اندرون برخوردار بودند و به مناسبت روابط گرم امین اقدس و ملیجک‌ها (پدر و پسر) با اتابک امین السلطان در بیرون از حرمخانه نیز اوامرشان اجرا می‌شد و در میان خدم و حشم شاه کسانی مانند مردک آجودان حضور دایی عزیزالسلطان حضور داشتند که حفظ‌الغیب می‌کردند.

شش توهم خریداری شد

اما آغاز کار زبیده خانم گروسی و پیوستن او به خیل خدمتکاران حرم و سپس همبالین شدنش با شاه را باید در دوران تقرب و محبوبیت جیران خانم فروغ السلطنه جست که همان گونه که معروف است، خود جیران خانم در زمره رقاصه‌ها و آوازه‌خوانان حرم مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه قرار گرفته و از آنجا به مقام محبوبه شاه ارتقا یافته است. امین اقدس یا زبیده خانم گروسی نیز ابتدا در خیل خدمتکاران فروغ السلطنه قرار داشت. ناصرالدین شاه از زنان درباری و اشرافی و اعیانی چندان خوشش نمی‌آمد و بیشتر به دخترانی از عوام‌الناس تمایل داشت و معتقد بود آنان زن واقعی هستند و قدر شوهران خود را می‌دانند و از افاده و ادعا و پرگویی و نازیدن به نام و لقب اشرافی پدران و نیاکان در ایشان اثری نیست.^۱ میرزا علی خان امین الدوله از رجال معروف دربار ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه که خود دوران جوانی را در دربار ناصری گذرانده بود، ابتدای کار امین اقدس را چنین می‌نویسد:

«پس از انفصال میرزا آقاخان از مقام صدارت که در اواسط سفر ۱۲۷۵ هجری [قمری] واقع شد، به فاصله چند ماه یعنی اول بهار سال هفتاد و شش، شاه به تشکیل اردوی نظامی در چمن سلطانیه فرمان داد و حرکت مرکب همایونی از طریق قم و محلات و بروجرد و سنندج و گروس و صابین قلعه افشار شد: قسمتی از آذربایجان را هم پیمودند...»^۲

۱ - در همخوانی به اتباع و جواری مایلتر بود تا به خواتین مکرمه و در اختیار اتباع و جواری جمال و خصال را ملاحظه نمی‌فرمود اگرچه به رعایت ضعف بنیه و تلافی خونی که از بواسیر دفع می‌شد فتوای اطبا شاه را به شراب آلوده کرد به اندازه و در پرده مرتکب بود. به غلامبارگی هرگز رغبت نکرد و بی‌نهایت این فعل شنیع را مذموم می‌داشت. «امین الدوله - خاطرات سیاسی - پیشین - ص ۱۵»

۲ - چون در این سفر ناصرالدین شاه میرزا محمدصادق قائم مقام برادرزاده میرزا آقاخان صدراعظم را هم از مقامات خود عزل کرد و او را مانند عمویش از دربار راند، امین الدوله این رویداد را رفع یکی از عوارض مزاج

در این سفر یک علت از مزاج سلطنت رفع و گرمهای دیگر ریشه دولت را گرفت که فساد آن در آتیه معلوم می‌شود. فروغ‌السلطنه [در این سفر] بیمار [شد] و به طهران [تهران] برگشته وفات یافت و این واقعه برای فراغ شاه و انسداد باب رحمت از لطایف غیبیه شمرده می‌شد،^۱ اما در عبور از نواحی گروس، یکی از خدمه حرم که به جای فروغ‌السلطنه در دل پادشاه مکانتی یافته بود، دخترکی زبیده نام، زشت و یتیم را که قسمتی از بدنش در کودکی سوخته و التیام پذیرفته، چنانکه در قرای گروس عادت است به ثمن بخش و دراهم معدود خریداری کرد و به عنوان ترحم به خدمتکاران سپرد. همین کنیزک به یاد داشته باشیم تا در جای خود نموده شود که برای سلطنت چه علت لازم و مرضی مبرم شد.^۲

اما شاهد دیگری چنین نمی‌نویسد و می‌گوید: «در دوران تقرب جیران خانم فروغ‌السلطنه و تقریباً در سالهای آخر ایران‌مداری آن خانم، امین اقدس از گروس برای خدمت در حرم شاهی اعزام می‌شود.»

غلامعلی خان ملیجک در شرح حالی که در دوران حیات خویش نوشته است، در این خصوص اطلاعات زیر را ارائه می‌دهد که قابل توجه است اما به نظر می‌رسد روایت امین‌الدوله که معمرتر از او بوده صحیح‌تر است.

«امین‌الخاقان (پدر عزیزالسلطان) برادر زبیده خانم (امین اقدس) بود که یکی از زوجات شاه بود. خیلی طرف میل شاه بود. جواهرآلات و یک مقدار نقدینه و خوراک شاه به دست او بود و بسیار زن امین و درستی بود و مال شاه را خوب جمع‌آوری و ضبط و ربط می‌کرد.

از این حیث بیشتر طرف تقرب و التفات بود. اصلاً گروسی بود. در اوایل دولت ... که حکومت کردستان و گروس با فرهادمیرزا معتمدالدوله بوده، ناصرالدین شاه از او خدمه خواسته بوده است، او امین اقدس را از گروس برای ناصرالدین شاه می‌فرستد. زعفران‌باچی که آن وقت صندوق‌خانه اندرون و جواهرآلات و خوراک شاه به دست او

سلطنت می‌داند.

۱ - امین‌الدوله می‌خواهد بگوید این واقعه می‌توانست سبب شود که شاه از آن همه صرف وقت برای محبوبه‌های حرم‌سرا دست بکشد و کمی هم به فکر مملکت باشد که البته به دلیلی که بعداً مؤلف آورده این فرصت را به دست نیاورده است.

۲ - امین‌الدوله: خاطرات سیاسی - به کوشش حافظ فرمانفرمایان - تهران - امیرکبیر ۱۳۵۵ - صص ۱۴ - ۱۳.

بود و خیلی طرف توجه و پرستار شاه بود، [شاه] امین اقدس را به دست او سپرد که تربیتش نماید. این درست مطابق بود با اواخر صدارت میرزا آقاخان.^۱

بعد از یک سال امین اقدس را صیغه می فرمایند چون خیلی خوش خدمت و مواظب شاه بود. از آن زمان طرف التفات واقع می شود. در همان زمان در موقعی بوده است که فروغ السلطنه معروف به جیران طرف توجه و التفات بود، یعنی اواخر او بوده که دو ولیعهد و دخترش مرده بودند. هر وقت شاه منزل فروغ السلطنه می رفته است، امین اقدس هم منزل او می رفته برای کارهای شاه. دیگر از خدمه حرم، [کسی] حق رفتن به منزل او را نداشته است و جای شاه را او جمع آوری می کرده است.^۲

سپیده بود!

بعدها معلوم شد که امین اقدس سپیده هم هست.^۳

بعد از چهار پنج سال [شاه] امین خاقان را هم که برادر امین اقدس بود، از گروس خواست؛ او هم آمد. غلام بچه شد. او هم در همان اول ورود خدمتی که راجع به او بود، از همه بهتر انجام می داد. یک روز یکی از غلام بچه ها چند گنجشک از یک لانه در

۱ - یعنی ۱۲۷۵ ه. ق بدین ترتیب معلوم می شود امین اقدس از زنهایی است که حدود چهل سال در اندرون شاه بوده و اگر تصور کنیم روزی که او وارد اندرون شده شانزده هفده سال داشته است، هنگام مرگ زن سالخورده ای بشمار می رفته است.

۲ - شرح این رویدادها را در فصول گذشته آورده ایم.

۳ - به طوری که آقای محسن میرزایی گردآورنده و اهتمام کننده نشر روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان ملیجک در حاشیه صفحه ۲۸ کتاب مزبور می نویسند (تهران - انتشارات زریاب ۱۳۷۶) شجره نامه مفصلی در سال ۱۳۲۱ ه. ق برای اثبات سیادت عزیزالسلطان نوشته شده است.

توضیح اینکه تراشیدن نسبت سیادت برای بعضی از اشخاص که به شهرت و مقامات مهمی می رسیده اند، از دوران صفویه در ایران باب شده است و محتوای اینگونه شجره نامه ها را پس از تدقیقات کامل و بایسته می توان مورد قبول قرار داد. اگر این شجره نامه در سالهای پیش از به شهرت رسیدن امین اقدس و ملاجکه نوشته شده بود، احتمال پذیرش آن و نسبت سیادت برای امین اقدس آسانتر بود. لازم به یادآوری است، در دوران قاجار نام و نسبت تراشی برای خانمهای مورد علاقه ناصرالدین شاه امری معمولی شده بود؛ کما اینکه بنابه نوشته میرزا علی خان امین الدوله، میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری برای اینکه جیران خانم را دهقان زاده و از طبقات پایین به حساب نیاورند، دستور داد برای خانواده او نام و نسب بتراشند و نسبت محمدعلی تهریسی نجار و باغبان پدر جیران را به هلاکو خان مغول رسانند. نگاه کنید به خاطرات سیاسی امین الدوله به کوشش دکتر حافظ فرمانفرمایان - تهران - امیرکبیر ۱۳۵۵ - ص ۱۱.